

به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم، آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار.

برنامه ۹۱۷، غزل شماره ۲۶۶۶

به تن اینجا، به باطن در چه کاری؟
شکاری می کنی یا تو شکاری؟

در پرتو نور این بیت از حضرت مولانا، از خود می پرسم، «به تن این جا به باطن در چه کارم؟» مرکز را عدم می کنم تا صید دام شاه شوم و آنگاه چون شکارچی به حقیقت پیروز و سربلند، یا نه! با افتادن به دام فکرها که برخاسته از درون مملو از همانیدگی هاست، هر دم شکار ذهن می شوم و به غلط خود را پیروز می دانم؟

کز او در آینه ساعت به ساعت
همی تابد عجب نقش و نگاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

حال اگر شکار افکار نگشته و هر دم از جام خداوند می نوشم، آیا نقش و نگار و طرح تازه و نو به نو و خلاق خداوند، این دم بر من جاری می شود؟ یا نه! با یک سری باورها و فکهای کهنه و سبب ساز، همچنان شکار اتفاقات هستم و در مردگی ذهن بر خود می تنم و دچار توهم بیداری شده که با ذهن، هنوز از پایگاه «سبب» و «می دانم» عمل می کنم و هنوز در مقام حیرانی و تسلیم محض قرار نگرفته و سر عقل معاش را نبریده ام؟!

چه ساکن می نماید صورت تو
درون پرده تو بس بیقراری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

آیا به اندازه ای که خود را در بیرون نشان می دهم، در درون اخلاص و پاکی دارم؟! آیا تظاهر به داشتن صورت شریف انسانی، در درون نیز مرا از این شرافت و کرامت و بزرگی برخوردار کرده؟! و یا نه! گندم نامی جو فروشم و در ریا و نفاق دستی بالای دستها دارم؟!!

به اندازه ای بود باید نمود
خجالت نبرد آنکه ننمود و بود

نشاید به دستان شدن در بهشت
که بازت رود چادر از روی زشت
-سعدی، بوستان، باب پنجم، در رضا (گفتار اندر اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن)

لباست بر لب جوی و تو غرقه
از این غرقه عجب سر چون برآری؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و حال آیا برای یکبار هم که شده، سراسر از رخت و لباس فکر و گمان، بیرون آمده، تا جانم از آب حیات عشق بنوشد؟! که اگر هر دلی قطره ای از این آب نوشد، به بزرگی خداوند سوگند که سر نتواند برداشت از این جو که شیرینی و گوارایی آن را هیچ آبی ندارد.

رو کزین جو پرنیایی تا ابد
لم یکن حقا له کفوا احد
-مولوی، دیوان شمس، دفتر ششم، بیت ۶۲۶

حریفتم حاضر است آنجا که هستی
ولیکن گر بگوید، شرم داری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

آیا خود را قابل دریافت عنایات ایزدی می بینم؟! و یا دیو ذهن این بار خود را هیچ می پندارد و از سر تواضع ذهنی می گوید، تو کجا و دیدار دوست کجا؟!!

عاشق مست از کجا، شرم و شکست از کجا؟
شنگ و وقیح بودی گر گرو آستیی فقط با یک «ی» تلفظ شده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۸۴

و اگر به حقیقت مقام اتحاد با خداوند و تشخیص جنس اصلی درک شده باشد، جواب پیمان خداوند در زمین بی‌بار و باور نمی‌ماند که «آیا من پروردگار تو هستم؟» و اگر جواب «بلی» است یعنی، ما هیچیک از تصاویر و افکار نیستیم و اگر به پیمان «الست»، جوابی از سر صدق و عشق و راستی داده شود، آنگاه یک زمان کار کوتاه، بر ما دشوار و طولانی نمی‌شود؛ پس هنوز در شرم و شکست ذهن، خود را همان افکار و صدای متسلسل و افکار در پی هم آینده می‌انگاریم و از مرحله تقلید به مقام تحقیق در نیامده‌ایم.

به هر شیوه که گردد شاخ رقصان
نباشد غایب از باد بهاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و اگر اتفاقات جدی نبوده و اصل بر باطن و فضای گشوده شده است و با حوادث می‌رقصیم و در قضاوت و مقاومت و خوب و بد نیستیم، آیا عطر خوش زندگی را استشمام می‌کنیم؟! آیا آگاهی که تمام امور، از بزرگ تا کوچک حتی به جنبیدن برگ، بی‌اراده و خواست خداوند ممکن نیست و او بر ظاهر و باطن همه امور آگاه است و علم دارد؟!!

مَجه تو سو به سو ای شاخ، ازین باد
نمی‌دانی کزین باد است یاری؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و در اثر عدم آگاهی از این حقیقت بزرگ که «همه‌ی امور در دستان توانگر خداوندست»، هر دم به جهات رفته و دست خداوند را در وقایع نادیده می‌گیریم و متوجه اسباب و علل ذهن می‌شویم.

به صد دستان به کار توست این باد
تو را خود نیست خوی حق‌گزاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و حقیقت حال انسان آگاه و بیدار، شکر است و سپاس خداوند و با هر لحظه عدم کردن مرکز، پاسبان این بیداری و حال، علت ناسپاسی خود را که هر لحظه در افکار پیچیدن است، عدم شناخت جنس خود و ندیدن دستان خداوند در وقایع و همواره سبب را دیدن و از مسبب غافل بودن، می‌بینم.

از او یابی به آخر هر مُردادی
همو مستی دهد، هم هوشیاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و هموست که خیر دنیا و آخرت را به انسان ارزانی می‌دارد. امور را در ظاهر و باطن، سامان می‌بخشد که منبع رحمت است و خیر.

-قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۱
-«و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً و قنا عذاب النار»
«و از آنان کسانی گویند: خدایا! ما را از نعمتهای دنیا و آخرت، هر دو، بهره‌مند گردان و از عذاب آتش دوزخ نگاه‌دار.»

پرس او کیست؟ شمس‌الدین تبریز
به جز در عشق او تا سر نخاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و چقدر به دنبال آرامش، در دنیای اجسام بودیم؛ حال آنکه لذت و خوشی و عشق، برکت و فراوانی و رحمت، در این فضا و آسمان گشوده درون است؛ همانجایی که بودن انسان‌های خالص و برگزیده، چنین اشعار و ابیات دیو سوزی را بر این عالم نثار کرده و هر انسانی، حتی اگر در ذهن باشد با تکرار این ابیات، چراغ دلش روشن می‌شود و نور حضورش رو به فزونی می‌رود؛ پس تا زمانیکه پشکم مشک گردد، از مرحله تقلید به مقام تحقیق برآیم، لحظه‌ای از این گنج بی‌پایان حضور نخواهم برید ان شاءالله.

تا که پُشکی مُشک گردد ای مُرید
سال‌ها باید در آن روزه چرید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

والسلام

-بااحترام، سرور از شیراز 🙏🌹